

■ الف : مذهب هخامنشیان

عهد هخامنشیان مصادف با عرض اندام سه دین و آئین بزرگ در جهان بود: زرتشتی، بودائی و یهودی. در کنار این سه دین رسمی، دین قدیم آریائی‌ان ایرانی، مورد قبول و به عنوان دین رسمی بسیاری از ایرانیان رواج داشت. اساس اصلی دین زرتشتی، انجام یک سلسله اصلاحات در اعتقادات و رسوم قدیم ایرانیان بود و در واقع تفکیک این دو از هم کار بسیار مشکلی است.

به همین علتی که ذکر شد، تعیین دین پادشاهان پارسی در این دوره بسیار دشوار است؛ بویژه هنگامی که در نظر آوریم که هیچ شاهی دال بر وجود دستگاه منظم یا عقیده مذهبی همگانی در دوران هخامنشیان وجود ندارد. اما بی شک، تا زمان داریوش پیروان زرتشت اگر در سراسر ایران نبودند، در بسیاری از بخشهای آن مسکن داشتند. گو اینکه ما از دین ایشان نیز چندان آگاهی نداریم. آیا می‌توانیم به حدس و گمان وضع دینی ایران را در پایان روزگار هخامنشیان از روی آگاهیهای اندک و محدود تشریح کنیم؟

به‌طور کلی پژوهشگرانی که در ارتباط با دین هخامنشیان به تأمل و تفحص پرداخته‌اند، از یک نقطه نظر به دو دسته تقسیم می‌شوند: ۱ - دسته نخست اعتقاد دارند که مذهب هخامنشی زرتشتی بوده است؛ ۲ - دسته دوم دین هخامنشیان را همان دین قدیم آریائی‌ان می‌دانند.

تأملاتی در مذهب و سیاست مذهبی هخامنشیان

حسن حضرتی یامچی

آنجا پیروانی یافت؛ از آن جمله امیری بود به نام «ویشتاسب» (گشتاسب) که بعضی دانشمندان او را همان ویشتاسپ پدر داریوش دانسته‌اند که شهربان پارت و گرگان بود.

به هر حال، آیین جدید از مشرق ایران به تدریج در سراسر آن کشور شروع به انتشار کرد. تصور می‌کنند مقتضیات و شرایطی که قوم خانه‌نشین ایران شرقی در آن زندگی می‌کرد و دایماً در معرض حملهٔ بدویان مهاجم و مخرب بود، در زرتشت این اندیشه را ایجاد کرده که جهان را دو اصل اداره می‌کند: نیک و بد. نخستین شخصیت، ناشی از اهورا مزداست - و دوم از ارادهٔ شر - اهریمن - نشأت یافته است. در گروه اهورا مزدا موجودات الهی قرار دارند که بعضی از آنان محتملاً خدایان قدیم هستند که در اصل به صورت قوای طبیعی پرستیده می‌شدند.

نزاع بین این دو روح که نمایندهٔ مخالفت بین اندیشه و هوس است، در پایان در روح خیر خاتمه می‌یابد. بنابراین، دوگانگی ظاهری است و آیین زرتشتی «توحیدی ناقص» می‌باشد - آئین مزبور با قوانین سخت

و اکید منظم شده بود. قربانیهای خونین ممنوع بود؛ زیرا چارپایانی که بشر را غذا می‌دهند و برای او کار می‌کنند، باید مورد احترام قرار گیرند. نوشابهٔ سکر آور (هوم) نیز مطرود شد. مرده را نمی‌بایست دفن کنند یا بسوزانند و در آب هم غرق نکنند، زیرا بیم داشتند که بدین وسایل سه عنصر مقدس زمین، آتش و آب را آلوده سازند. اجساد را می‌بایست در بالای کوه‌ها یا بر فراز برجهایی که بدین منظور ساخته شده بود، جای دهند. سپس استخوانهای عریان را در ستودان می‌نهادند و در



تصویر خیالی زرتشت

■ دیدگاههای دستهٔ نخست

گريشمن از دانشمندانى است كه بيشتر تمايل به زرتشتى بودن شاهان هخامنشى دارد. او مى‌نويسد:

«در عهد هخامنشى، آيين مزدايى كه زرتشت آن را تغيير داده، در سراسر شاهنشاهى شروع به توسعه كرد. تاريخ حيات [اين] پيامبر، هنوز مورد بحث است. تصور مى‌كنند كه وي اصلاً از مردم ماد بوده و مجبور به ترك موطن اصلى خود گرديد و براى موعظه، به ايران شرقى شتافت و در

به پا شد که در همدان به قتل رسید. پس از او نیز «شترت خمه» نامی دست به انقلاب زد که در اردبیل کشته شد.

داریوش در کتیبه بیستون، به تفصیل رسیدن به تاج و تخت و خواباندن شورش گئومات مغ را بیان می‌کند. در استخر، کتیبه دیگری است که داریوش نام کشورهای تابعه خود را ذکر می‌کند. در این کتیبه‌ها داریوش همه جا نام «اهورامزدا» را می‌برد و جمیع پیشرفته‌ها و موفقیت‌های خود را مرهون عنایت او می‌داند. احتیاج نیست بگوییم که اهورامزدا در دین زرتشت خداست. همچنین نباید فراموش کرد که در آثار مورخین یونانی مطلبی دال بر اینکه کمبوجیه یا داریوش دین تازه‌ای اختیار کرده باشند، وجود ندارد.

هرودت دو سال بعد از وفات داریوش یعنی در سال ۴۸۴ ق.م متولد شده و تاریخ خود را قریب ۵۰ سال پس از وفات داریوش تدوین نموده است. بنابراین، عصر داریوش با زمان او فاصله زیادی ندارد. با همه اینها هرودت از مذهب داریوش در نوشته‌های خود ذکری نمی‌کند. این عدم ذکر دلیل چیست؟ دلیل بر این است که کمبوجیه وارد خانواده سلطنتی هخامنشی شده باشد؟ باز می‌بینیم که پیروان دین قدیم چند سال پس از مرگ کوروش، چند بار شورش می‌نمایند. به این دلیل آیا ثابت نمی‌شود که داریوش مذهب تازه‌ای قبول نموده که همان دین زرتشت باشد و رؤسای دین قدیم مردم را به نام دین علیه او تحریک نموده و وادار به شورش می‌نموده‌اند.^(۳)

اگرچه بسیاری از محققین به شورشهای آغاز سلطنت داریوش، رنگ دینی داده و عنوان می‌کنند که داریوش به خاطر روی گردانی از دین قدیم و قبول زرتشتی‌گری، از طرف مغان با به‌وجود آوردن شورشهایی از این قبیل اذیت

قبری که - یا ساخته شده بود و یا در صخره کنده بودند - جا می‌دادند.^(۱)

چنانکه ملاحظه شد، گریشمن در بیان دلایل زرتشتی‌گری هخامنشیان، به یک سلسله مسائل اساسی اشاره می‌کند که در جای خود مورد نقد و بررسی قرار خواهد گرفت. عجالتاً این توضیح را ضروری می‌دانیم که بر اساس تحقیقات جدیدی که در ارتباط با زندگی زرتشت صورت گرفته، ثابت شده است که ویشتاسپ نامی که زرتشت را در تبلیغ دین خود کمک کرده است، پدر داریوش نبوده و گریشمن در این مسأله دقیق نشده است. همچنین در تشریح اصول زرتشتی که این نویسنده مطرح کرده، تفاوت‌های زیادی بین آن اصول و عملکرد شاهان هخامنشی مشاهده می‌شود که در جای خود مفصل‌تر بررسی خواهد شد.

با این توضیح که نظریه‌های گریشمن در مورد دین هخامنشی، چندان خالی از اشکال نیست، براهین ابوالکلام آزاد را در این زمینه از نظر می‌گذرانیم.

ایشان به دو دلیل مذهب هخامنشیان را زرتشتی می‌داند: نخست شورش گئومات که هشت سال پس از مرگ کوروش رخ داد. دوم اینکه متن کتیبه‌های داریوش خبر از معتقدات دین هخامنشیان دارد.^(۲) نویسنده مذکور در توضیح ادعای خویش در کتاب «ذوالقرنین» می‌نویسد:

«مورخین یونانی تصریح کرده‌اند که در شورش گئومات، پیروان دین قدیم نیز دست داشتند و به آتش آن دامن می‌زدند. داریوش شخصاً در کتیبه خود «لیدر» انقلاب را به لقب «موغرش» یعنی پیرو دین قدیم ماد می‌خواند. پیروان دین قدیم بعد از آن نیز چندبار دست به انقلاب زده‌اند. یکبار شورش به رهبری یک نفر مغ به نام «فره ورتیش»

می‌شد، ولی سؤالی که پیش می‌آید این است که: داریوش چرا در کتیبه‌های خود - که به گفته ابوالکلام آزاد یکی از دلایل زرتشتی‌گری آنها به حساب می‌آید - به‌طور رسمی و اسمی این پیروی خود را از زرتشت عنوان نکرده و نام زرتشت را نیاورده است؟

اگرچه در کتیبه‌های ساسانی هم نامی از زرتشت نیامده، ولی به‌صورت دین رسمی اعلام شده و مورد پذیرش عموم قرار گرفته بود. در حالی که داریوش - به گفته این دسته از دانشمندان - می‌خواست زرتشت و دین او را در جامعه مطرح کند و جایی برای آن بیابد. حال اگر داریوش به واقع قصد انجام چنین امر مهمی را داشته است، پس چرا در کتیبه خود از آن صحبتی نمی‌کند؟ در حالی که در کتیبه او مسائلی کم‌اهمیت‌تر از این قضیه به چشم می‌خورد که داریوش به تفصیل از آنها صحبت کرده است. بعضی از محققین و دانشمندان، با تعمق در آداب و رسوم و رفتار و اخلاق عموم مردم در دوره هخامنشی و همچنین با مقایسه روشهای تعلیم و تربیت و آموزش و پرورش در این دوره، با تعالیم زرتشتی به تشابهات و همسانی‌هایی دست یافته و همین تشابهات را دلیل بر زرتشتی بودن هخامنشیان عنوان کرده‌اند. از جمله علی سامی در کتاب تمدن هخامنشی در فصل آموزش و پرورش چنین می‌نویسد:

«... نو نهالان و نوجوانان را از روزهای نخست زندگی یعنی از سن کودکی به کارهایی که در آتیه خود و جامعه‌شان لازم و ضروری و نافع بوده است، عادت می‌داده‌اند. هدفهای تربیتی روشن، و جوانانی که به این روش تربیت می‌گردیدند، مردانی پر کار، بردبار، با نشاط، سالم، آزاده و میانه‌رو بار می‌آمدند. در این تربیت، دو عامل مؤثر

بوده است:

یکی وضع طبیعی و موقعیت خاص فلات ایران که چون کوهستانی و در بعضی نقاط دارای اراضی خشک و بی‌آب و علف بوده است، ساکنین آنجا ناچار بودند برای رفع این مشکلات و تأمین زندگی و تهیه وسایل روزمره بکوشند. از لحاظ وضع جغرافیایی نیز چون ایران سر راه قبایل مختلفه آسیای مرکزی و هند و آسیای صغیر قرار گرفت، برای حفظ خود در برابر تهاجمات ایجاب می‌نموده است که پیوسته نیرومند و حاضر و آماده کارزار و دفاع باشند.

عامل مؤثر و مهم دیگر، اعتقاد به قوانین و فرامین زرتشت بوده است. زیرا در این دین، رفاه دنیوی و سعادت اخروی به دست خود شخص بوده است و با کار و کوشش و خردمندی و غلبه بر اهریمن نفس، می‌توانسته است آسایش دو گیتی خود را فراهم سازد. معارف پروری، یکی از اعمال حسنه و مطابق با اراده اهورا مزدا شمرده می‌شد و دانایان موظف بوده‌اند که دیگران را از علم و تربیت بهره‌مند سازند. از خُرده اوستا هست که:

ای اهور مزدا به من فرزندی عطا فرما که با تربیت و دانا بوده و در هیأت اجتماع داخل شده، به وظیفه خود رفتار نماید... فرزندی رشید و محترمی که حاجت دیگران را برآورد. فرزندی که بتواند در ترقی و سعادت خانواده و شهر و کشور خود بکوشد.^(۴)

اگر چه سامی با آوردن یک سلسله شواهدی از خرده اوستا، سعی در اثبات ادعای خویش دارد، ولی باید این نکته را در نظر گرفت که یک عده از دانشمندان، تشابه و نزدیکی این اعتقادات و آداب و رسوم مردم دوره هخامنشی را با آیین قدیم بیشتر قبول دارند تا با دین زرتشتی. بعداً در این مورد سخن خواهیم گفت که آیا این آداب و رسوم



از آثار تخت جمشید - یک عده از بزرگان پارسی و مادی

هخامنشی، نمی تواند دلیلی بر زرتشتی‌گری آنها باشد، چرا که ستایش این خدا هم از مذهب مزدیسنا در مفهوم اصطلاحی آن و هم از نو آیینی و دین‌آوری زرتشت باستانی تر است.^(۶)

گروهی از دانشمندان، وجود آیین و مراسم آتش و پرستش و تقدس آن را در دوران هخامنشی، دلیل بر زرتشتی‌گری آنها می‌دانند. زیرا آتش در دین زرتشت، بسیار مقدس و مورد پرستش می‌باشد. بجا آوردن آیین‌های مذهبی، به وسیله شاه، بویژه بجای آوردن آیین آتش، قرن‌ها در سنت‌های ایرانی باقی مانده است.

«مهرداد - فرمانروای پونتوس - در مراسم ستایش زئوس سترادیوس به شیوه باستانی هخامنشیان در پاسارگاد، خود شخصاً آتش برمی افروخت، همیشه به آتشکده حمل می‌کرد... و بخور و مراسم جرعه افشانی را بجای می‌آورد و آنگاه همیشه‌ها و بوته‌های مقدس را آتش می‌زد»^(۷)

آتش روح کشور و شاهان برافروزنده و شعله‌ور نگهدارنده آتش بودند. در دوره هلنیگری،

برگرفته از دین زرتشتی بود یا نشأت گرفته از آیین قدیم ایرانیان؟

عده‌ای دیگر از نظریه پردازان، همینکه نام اهورا مزدا را در کتیبه‌های شاهان هخامنشی مشاهده می‌کنند، حکم به زرتشتی‌گری آنها می‌دهند. در حالی که پُر واضح است که اهورا مزدا قبل از ظهور زرتشت نامی آشنا برای ایرانیان بوده است. چرا که در آیین قدیم، اهورا مزدا به عنوان خدای خیر مورد پرستش قرار می‌گرفت و تنها کاری که زرتشت در ارتباط با اهورا مزدا انجام داد ترفیع مقام و درجه او نسبت به خدایان دیگر بود. به گفته داریوش شایگان:

«صعود اهورا مزدا از این جهت بوده است که وی وارث صفات فرمانروایی خدایان پیش از زرتشت است. کوشش مصلحان دینی مصروف این شده که از طرفی به دین مغ کهن صفات اخلاقی ارزانی دارند و از سوی دیگر او را جدا از همه، بر فراز سایر موجودات الهی جای دهند»^(۸)

پس وجود نام اهورا مزدا در کتیبه‌های

فرمانروایان پارسی تخت جمشید، لقب «فراته داره» بر خود نهاده بودند که بمعنای نگهداری آتش است و وظیفه آنها را باز می‌نماید.

با توجه به اینکه تقدس آتش در دین قدیم ایرانیان نیز وجود داشته و یکی از چهار عنصر از عناصر مقدس طبیعت بوده که مورد پرستش قرار می‌گرفته است، این موضوع نمی‌تواند دلیلی محکم و متقن بر زرتشتی‌گری هخامنشیان باشد.

■ دیدگاه‌های دسته دوم

برخی دیگر از خاورشناسان و اندیشمندان ایران باستان، بر این باورند که دین هخامنشیان زرتشتی نبوده است، به دلایل ذیل:

۱. هخامنشیان اجساد و اموات خود را دفن می‌کردند، برخلاف مادها که اجساد را بر بالای بلندی قرار می‌دادند تا طعمه درندگان یا پرندگان شوند و این رسمی است که بعدها نزد زرتشتیان رواج پیدا کرد.

۲. زرتشتیان با اقربای خود وصلت می‌کردند، ولی ساکنان پارسی به چنین عملی مبادرت نمی‌کردند.

هرودت می‌نویسد: کمبوجیه قضات سلطنتی را احضار کرد و از آنان پرسید آیا قانونی اجازه می‌دهد که فردی با خواهر خود ازدواج کند؟ قضات جواب دادند: «چنین قانونی در ایران وجود ندارد.» آنگاه برای در امان ماندن از خشم کمبوجیه، فوراً اضافه کردند: ولی قانونی وجود دارد که به پادشاه هرگونه اختیاری می‌دهد که به میل خود رفتار کند.

۳. ایرانیان شییره گیاهی موسوم به «هوما» را در مراسم مذهبی استعمال می‌کردند که همان «سومای» هندیان است، ولی زرتشت در یسنای ۱۴-۲۲ پیروان خود را از نتایج بد و مهلک این

گیاه برحذر داشته و آن را کشنده گاو مقدس دانسته است.^(۸)

بنونیست (E. Benveniste) - خاورشناس معروف فرانسوی - بر اساس پژوهشی علمی و دقیق در «مذهب پارسیان بنا بر متون یونانی» ثابت کرده است که پادشاهان هخامنشی، بنابراینچه از آثار مورخان یونانی و کتیبه‌ها برمی‌آید، به هیچ روی کیش زرتشتی نداشتند؛ بلکه معتقد به مذهب قدیم آریایی بودند و اگر ما این نظریه را بپذیریم، یکی دانستن کی‌گشتاسب و ویشتاسپ هخامنشی - پدر داریوش - امری محال خواهد بود.

این نویسنده، با بررسی گفته‌های هرودت در مورد آداب و رسوم هخامنشیان می‌گوید:

«کسی که حتی آگاهی بسیار اندکی از دین زرتشت مطابق نامه اوستا داشته باشد، آنرا در خواهد یافت که مطالبی که در گفتار هرودت به آنها اشاره نشده، خیلی بیشتر از مسایلی است که از آنها سخن رفته است. خواننده هیچ‌یک از ویژگی‌های اساسی آیین اوستایی را در این جا نمی‌یابد. از زرتشت هیچ سخنی به میان نیامده است، به اهمیت هوم - گیاه مقدسی که افشردۀ خوشبوی آن چون زور* به کار می‌رفت - همچنین به حرمت گاو و موقعیت مهم و اساسی آتش در برگزاری آیین‌های دینی اشاره‌ای نشده و از بنیانهای اساسی دین یعنی باور به دوگانگی و ثنویت در نظام کیهانی، پاکی و پارسایی در قلمرو

* زور = در اوستا عبارت است از نیاز مایع، مثل آب، شیر و غیره که در هنگام رسومات مذهبی بکار برده شود و بخصوص آب آمیخته به شیر که در وقت یسنه کردن استعمال می‌گردد به منزله آب مقدس عیسویان می‌باشد. (بشتها، ج ۱، ص ۵۳)

این آب در اوستا موسوم است به «زاوثر» zaothra که امروز زور گویند. (بشتها، ج ۱، ص ۴۱۷)

معیشت آنها از ضرورت‌های زندگی بود. به صورت یک رسم مذهبی درآورده‌اند.

لیکن در زمانهای کهن‌تر در دوره هم‌زیستی (اقوام هندوایرانی) مردگان را می‌سوزاندند و بعدها برای برانداختن این رسم کهن، یعنی سوزاندن مردگان که در اوستا به تکرار و به شدت بدان حمله شده است، نوآیینی زرتشتی رسم دیگری را به عنوان آیین مذهبی برقرار کرد که به احتمال قوی از آسیای مرکزی سرچشمه گرفته بود. هرگاه این تحریم‌های بعدی را نشانه‌ای از رواج رسم سوزاندن اجساد بگیریم، باز دلایل دیگری در دست است که دوام این سنت را می‌رساند. یکی از آن دلایل، واژه «دخمه» است که از عصر اوستا تا زمان ما در مفهوم جایگاه بلندی به کار رفته که نعش مردگان را در آنجا پیش پرنده‌گان می‌نهادند. در صورتی که معنی اصلی دخمه، همهٔ هیزم است که نعش مرده را بر روی آن می‌سوزاندند.^(۱۰) در این مورد نیز رسم پارسی با دستورهای اوستایی هم‌آهنگی ندارد.

دین ایرانی که هرودت توصیف کرده، با آیین اوستایی تنها در مورد عقایدی که بازماندهٔ باورهای دوران هندوایرانی است، هم‌آهنگی دارد و برخی از این باورهای کهن را با وجود دگرگونی و جابه‌جایی‌های فراوان، هنوز می‌توان در اوستا نیز تشخیص داد.

به هنگام بررسی تطبیقی مستنهای یونانی و اوستایی، می‌توان از سنگ نبشته‌های فارسی باستان، استفاده‌های فراوان برگرفت. آگاهی‌هایی را که از این سنگ نبشته‌ها به دست می‌آید می‌توان به ترتیب زیر خلاصه کرد:

۱ - داریوش می‌بالد که به یاری اهورامزدا و همهٔ بغان شاهنشاهی خود را بنیاد نهاده و یاغیان را شکست داده است.

اخلاق نیز، سخن درمیان نیست.

تصویری که هرودت از دین پارسیا می‌دهد با آیین زرتشتی مغایرت دارد، ولی چنانکه پیش از این نیز یاد کردیم، در آیین اوستایی نشانه‌هایی از عقاید و باورهایی را مشاهده می‌کنیم که زرتشت برای طرد آنها کوشیده بود. این گونه باورها گو اینکه در زمانهای بعد به اوستا افزوده شده‌اند، از لحاظ منشأ و بنیاد تاریخی، از زمان دین آوری زرتشت کهن‌ترند.

بنابراین، باید دید که آیا مطالب هرودت با این‌گونه بقایای دین باستانی ایرانیان سازگاری دارد یا نه؟ بررسی جزئیات روایت هرودت این تصویر را تأیید می‌کند. مورخ یونانی از قربانی حیوانات بر فراز کوهها سخن می‌گوید. این همان مراسم قربانی است که زرتشت در پی برانداختن آن بود، ولی ذکر برگزاری این‌گونه آیین‌های قربانی، به هنگام گفتگو از ایزدان و پهلوانان در یشتها می‌رساند که این رسم همچنان برجای مانده و دوام داشته است. برای «مهر» و «تیشتر» حیوانات قربانی می‌شده است و به گواهی اوستا، چند تن از پهلوانان افسانه‌ای به خاطر سر به مهر آوردن «در واسب» زن ایزد نگاهبان گله‌ها، اسبها را صدصد، گاوها را هزار هزار و گوسفندان را صدهزار صد هزار قربانی کرده‌اند و برخی از این قربانیها بر فراز کوهها برگزار شده است.^(۹)

در مورد تدفین مردگان، بنا به گفتهٔ مورخ یونانی - هرودت - تنها مغان یعنی مادها و نه پارسیها، نعش مردگان را پیش سگ و پرنده‌گان می‌اندازند. از آنجا که این رسم به خزرها و بلخی‌ها نیز نسبت داده شده است، چنان می‌نماید که یکی از رسم‌های ویژهٔ قبایل کهن ایرانی بوده که در جلگه‌های شمال زندگی چادرنشینی داشتند و امری را که بنا به اقتضای وضع آب و هوا و طرز

۲- همو می‌گوید: پرستشگاههایی را که گئوماتای مغ - بردیای دروغین - ویران ساخته بود، از نو بنا کرده است.

۳- خشایارشا علاوه بر اهورا مزدا، از مهر و ناهید نیز یاد کرده است.

در این میان، نه تنها به زرتشت، بلکه به هیچ مطلب دیگری که بتواند این سنگ نوشته‌ها را رنگ زرتشتی دهد، اشاره نشده است.

حرف آخر اینکه، مذهب هخامنشیان هم با کیش مغان و هم با مذهب زرتشت مغایرت دارد و در برابر آئین مزدیسنا آنهم در مواردی که این آیین با وجود دین‌آوری زرتشتی، آثاری از باورهای باستانی مربوط به پرستش عناصر طبیعت و گیتی را حفظ کرده، هم‌آهنگی دارد.^(۱۱)

حال با شناسایی نسبی وضعیّت دینی شاهان هخامنشی، به سیاست مذهبی آنها می‌پردازیم.

■ ب: سیاست مذهبی شاهان هخامنشی

سخن گفتن در این مقوله، به جهت مشاهده یک سلسله رفتار و برخوردهای متفاوت - و در بعضی موارد بسیار متناقض - از طرف شاهان هخامنشی امری بسیار دشوار می‌نماید و به تعاقب آن قضاوت نهایی را مشکل می‌سازد. چرا که این شاهان هر کدام به مقتضای شرایط زمانی و مکانی، برخوردها و سیاستهای خاصی را در پیش گرفته‌اند که برای درک صحیح و درست این سیاستها و روشها، باید ظرف زمانی و مکانی آن وقایع را نیز در نظر گرفت.

ولی آنچه مسلم است این است که بیشتر شاهان هخامنشی از این منظر، قابل مقایسه با سلاطین زمان خود نیستند؛ چرا که آنها در مقابله با اقوام بیگانه یک تسامح مذهبی خاصی را از خود نشان می‌دادند که در آن دوره و زمان خاص، امری

وندیداد

پایه‌های دین - وید -

ترجمه از متن اوستایی، مقدمه،
تعلیق با ترجمه پهلوی، آوانویسی فارسی،
پژوهش‌های گسترده و واژه‌نامه تطبیقی

جلد اول

مقدمه، فرگدهای ۱-۲

هاشم رضی



انتشارات

بعید به نظر می‌رسید. زیرا سابقه‌ای برای این طرز رفتار و اعطای آزادی عقیده به ملل قبل از آنها وجود نداشت. در سطوری که در پیش داریم با مقایسه این رفتار شاهان هخامنشی با حکمرانان هم عصر خویش که بر ملل دیگر فرمان می‌راندند بیشتر این موضوع را بسط خواهیم داد.

هخامنشیان به هر جایی که قدم می‌گذاشتند، آزادی و رفاه و آسایش را با خود به ارمغان می‌بردند و بر عقاید دیگران احترام می‌گذاشتند. حال آنکه در آثار فاتحین و زورمندان سایر دول، خلاف آن مشهود و گویای ستمگری و بیداد است. برای نمونه، در کتیبه آشور نصیربال می‌خوانیم:

«به فرموده آشور و ایشتار، خدایان بزرگ که حامیان من هستند، با لشکریان و اراکه‌های جنگی

نیازارند. فرمان دادم که هیچ یک از خانه‌های مردم خراب نشود. فرمان دادم که هیچ کس اهالی شهر را از هستی ساقط نکند. خدای بزرگ از من خرسند شد و به من که کوروش هستم و به یسرم کسمبوجیه و به تمامی لشکریان از راه عنایت، برکات خود را نازل کرد...»

پرسشی که در اینجا به ذهن خطور می‌کند، این است که علت تسامح و تساهل مذهبی که شاهان هخامنشی داشتند چه بوده است؟ گفتنی است که آریائیه‌ها در امور مذهبی، نظر سَمُخَه سَهْلَه را از قدیم - تا جایی که اطلاعات تاریخی صعود می‌کند - همیشه داشته‌اند. اگرچه دولت هخامنشی در امور سیاسی به ملل سامی نزدیک شده بود ولی در امور مذهبی خصایص آریایی خود را حفظ کرد. اما بعدها دولت ساسانی بیشتر در تحت تأثیر ملل سامی نژاد آسیای غربی و امپراتوری روم و بیزانس درآمد و این صفت را هم فاقد شد. البته پر واضح است که در کنار این خصایص باطنی، رفتار شاهان هخامنشی تا اندازه‌ای به دلایل سیاسی و برای جذب قلوب بود. امپراتوری گسترده هخامنشی اقوام و ملل گوناگونی را با اعتقادات و آداب و رسوم مختلف و متفاوت زیر تسلط خود داشت و عاقلانه این بود که برای حفظ وحدت سیاسی و قدرت نظامی، تعصبات خشک و مضر را کنار گذاشته و با سعه صدر نسبت به آن اقوام بنگرد.

برای پردازش دقیق به موضوع، رفتار تک تک شاهان هخامنشی را از جهت سیاسی و اعمال تساهل و تسامح مذهبی و روشی که در این زمینه درپیش گرفتند، مورد بررسی و مذاقه قرار می‌دهیم. در این راستا، ناگزیریم نیم نگاهی هم به تاریخ سیاسی و مهمترین وقایع دوران حکمرانی هر کدام از شاهان هخامنشی داشته باشیم.

خود به شهر گینابو حمله بردم و آن را به یک ضرب شست تصرف کردم. ششصد هزار نفر از جنگیان دشمن را بیدرنگ سر بریدم. سه هزار اسیر را زنده طعمه آتش ساختم و حتی یکی را باقی نگذاشتم تا به گروگانی رود. حاکم شهر را به دست خودم زنده پوست کردم و پوستش را به دیوار شهر آویختم و از آنجا به سوی شهر طلا روان شدم. مردم این شهر، از در عجز و الحاح درنیامدند و تسلیم من نشدند. لاجرم به شهرشان یورش بردم و آن را گشوده و ۳۰ هزار نفر از دم تیغ گذراندم. بسیاری دیگر را در آتش کباب کردم و اسرای بی‌شمار را دست و انگشت و گوش و بینی بریدم و هزاران چشم از کاسه و هزاران زبان از دهان بیرون کشیدم. از اجساد کشتگان پشته‌ها ساختم و سرهای بریده به تاکهای بیرون شهر آویختم.»

اینک ببینیم بخت التصر که در ابتدای شاهنشاهی کسوروش می‌زیسته، نسبت به زبردستان و ملل اسیر چه رفتاری داشته و خشم خود را چگونه فرو نشانده است؟ :

«فرمان دادم که صد هزار چشم در آورند و صد هزار قلم پا را بشکنند. با دست خودم چشم فرمانده دشمن را درآوردم. هزاران پسر و دختر را زنده زنده طعمه آتش ساختم. خانه‌ها را چنان کوفتم که دیگر بانگ زنده‌ای از آنها برنخیزد.» (۱۲)

اما کوروش بزرگ بر استوانه گلی که عین آن در موزه انگلستان و شبه آن در موزه ایران باستان موجود است، سرگذشت ورود و فتح خود را به بابل چنین شرح می‌دهد:

«منم کوروش شاه شاهان - شاه بزرگ - شاه نیرومند... وضع داخلی بابل و امکنه مقدس آن قلب مرا تکان داد. فرمان دادم که همه مردم در پرستش خدای خود آزاد باشند و بی‌دینان آنان را

کوروش :

وی در سال ۵۵۰ ق.م، همدان را تسخیر و «ایخ-توویگو» را به اسارت گرفته و همراه تمام غنایم به انشان می‌برد.^(۱۳) کوروش در هنگامه کسب قدرت و حکومت، با سه جبهه لیدی، بابل و مصر مواجه بود. این شاه، برای تسلط بر این حکومتها سیاست خاصی به کار برد. ابتدا به دلایل سیاسی، اقتصادی و سوق الجیشی منطقه لیدی، به پایتخت آن -سارد- حمله کرد و برای اینکه از طرف «نبونید» پادشاه بابل آسوده خاطر باشد، با او قرارداد صلحی را امضا نمود و بعد به سوی «کرزوس» حاکم لیدی شتافت و برای اولین بار با استفاده از شتر موفق شد لیدی را تسخیر کند و کرزوس را به اسارت بگیرد. برخوردار کوروش با حاکم لیدی بزرگمنشانه و همراه با احترام و رأفت بوده است...^(۱۴) تا ۵۴۵ ق.م، تمام آسیای صغیر در تحت تسلط پارسیها درآمد و کوروش به هر شهری حاکم جداگانه‌ای گماشت تا با هم متحد نشوند و قوت نیابند.

از طرف مشرق هم قبل از اینکه متوجه بابل شود، تا رود سند پیش رفت. تسخیر بابل در بهار ۵۳۹ ق.م روی داد. موافق منابع بابلی، «نبونید» مجسمه رب النوع (اور) را به بابل آورده پیروان «بل مردوک» الهه بابلیها را از خود رنجانید. اینها با کوروش مواضع کردند و آن وقتی بود که دیاله و دجله نسبتاً کم آب بود. این دو رود را برگردانید و در محوطه‌ای که بین شهر بابل و سد بخت‌النصر واقع بود، داخل شد. بعد به طرف شمال حرکت کرد و ارتباط قشون بابلی را با شهر بریده، آن را شکست داد. پس از آن، کوروش بدون جنگ از طرف جنوب داخل بابل شد و پادشاه آن جا را وادار به تسلیم کرد. شاه در معبد بزرگ بابل موافق مراسم مذهبی بابلیها تاجگذاری کرد و

احترام زیادی به مذهب و معتقدات اهالی نمود. بعد از تسخیر بابل، ممالکی که مطیع آن بودند به اطاعت کوروش درآمدند. از آن جمله است: فلسطین و فنیقیه.

کوروش نسبت به ملت بنی‌اسرائیل که از زمان بخت‌النصر در اسارت بودند، مهربانی و رأفت ویژه‌ای ابراز نمود. ظروف طلا و نقره که بخت‌النصر از بیت المقدس آورده بود، به آنها برگرداند و اجازه داد به فلسطین مراجعت کرده، در بیت المقدس معابد قدیم را که آسوریه‌ها خراب کرده بودند، تعمیر نمایند و معبد جدیدی بنا کنند. هم‌چنین اجازه داد چهل و دو هزار نفر اسرائیلی با ۷ هزار نفر غلام و کنیز، به طرف فلسطین رفته به تجدید بنای بیت المقدس پرداختند. و لیکن بزودی اختلاف شدید بین مردمی که در فلسطین مانده و آنهاپی که به بابل آمده بودند، پدید آمد و کوروش مقتضی دید ساختن معبد جدید را به تعویق اندازد. با وجود این از سخنان پیغمبران بنی‌اسرائیل پیداست که احترام این ملت نسبت به کوروش فوق العاده بوده است.

کوروش در بابل برای جذب فلوب بابلیها بیانیهای داده که عین آن در حفاریات بابل به دست آمده و اکنون معروف به استوانه کوروش است. شاه در این بیانیه، خود را خادم رب النوع بزرگ بابلیها خوانده می‌گوید:

«بعد از آوردن مجسمه خداهای اور (به بابل) مردوک او را برگزید. او دست کوروش پادشاه انشان را گرفت، و اسم او را برای سلطنت تمام عالم بُرد. بعد شاه مزبور گوید: وقتی که من در میان سکوت و آرامش به «تین تیر» وارد شدم، با فریادهای شادی و سرور مردم به قصر پادشاهی درآمدم و بر تخت سلطنت نشستم.^(۱۵)

پس از تسخیر بابل و شامات و فلسطین و

ما هرگز نمی‌بینیم که کوروش مانند رومیان ملت رقیب خود را با خویش متحد کند و نخست با او مانند ملتی هم شأن رفتار نماید و سپس در زمان ضعف وی، او را تابع و مطیع کند و بدو ظلم و ستم روا دارد. خود کوروش در متنی تاریخی که در بابل نوشته شده چنین گوید:

«مردوک همه سرزمینها را بازدید کرد تا کسی را که می‌بایست پادشاهی عادل شود - پادشاهی که تابع قلب خویش باشد - دریافت. دست او را گرفت و وی را به نام «کوروش انشانی» خواند و پادشاهی همه جهان را به نام او کرد.»^(۱۹)

■ کمبوجیه

کمبوجیه بعد از فوت پدر به خیال ادامه جهانگیری پارسها افتاد، ولی چون بعضی از ایالات در حال طغیان بودند، کمبوجیه در مدت سه سال به مطیع کردن ایالات پرداخت و در سال (۵۲۶ ق.م) به طرف مصر حرکت کرد.^(۲۰)

نخستین جنگی که بین مصریها و پارسها روی داد، در یلوز بود. قشون مصری شکست خورد و پس از آن قشون ایران بی‌زحمت به ممفیس پایتخت مصر رسیده شهر مزبور را تسخیر کرد. (۵۲۵ ق.م) کمبوجیه با پادشاه مصر به روایت هرودت «در ابتدا با خشونت رفتار کرد ولی پس از آزمایش او را نواخت اما بعد از چندی معلوم شد که در کنکاشی بر ضد ایران شرکت دارد و به حکم کمبوجیه کشته شد.»^(۲۱) در ابتدا رفتار کمبوجیه در مصر موافق رفتار کوروش در ممالک مستخره بود. به این معنی که لباس پادشاهای مصری پوشید و مراسم دربار مصر را بجای آورد و مصریها او را یکی از فراعنه بزرگ خود دانستند. پس از آن قصد ممالک مجاور را نمود: اول «لیبیا» تسلیم شد بعد «سیرن» که مستعمره یونانی بود و نیز «برقه»

شهرهای فنیقیه و غیره، کوروش به ایران مراجعت کرد و در طرف مشرق به قشون کشی پرداخت، و لیکن از کارهای او در این زمان چندان اطلاعی نیست. فوت او در ۵۲۹ ق.م بود.^(۱۶)

هرودت گوید: در جنگ با ماساژت‌ها که بین دریای خزر و آرال سکنی داشتند، کشته شد. برلس نوشته که کوروش در نبرد با عشیره دها (یکی از عشایر سکائی) در حوالی گرگان کشته شد. «کتزیاس» گوید در جنگ با سکاها زخم برداشت و از آن درگذشت و نعش او را در پاسارگاد دفن کردند.

کوروش یکی از چند شخصیت تاریخی عهد قدیم است که اسم‌شان در میان ملل مختلف دیگر با آیین‌ها و مذاهب گوناگون به نیکی یاد شده است. پیغمبران بنی‌اسرائیل او را بسیار ستوده‌اند و پیروان مذهبی که تورات را کتاب مقدس می‌دانند از طفولیت اسم این شاه را شنیده، با این اسم مانوس می‌شدند.^(۱۷)

گريشمن می‌نویسد: «کوروش سخی و نیکخواه بود و اندیشه آن نداشت که ممالک مفتوحه را به اتخاذ روشی واحد ملزم نماید، بلکه این خردمندی را داشت که مؤسسات هر یک از حکومت‌هایی را که به تاج و تخت خود ضمیمه می‌کرد، لایتنر می‌کرد. او هر جا که رفت، خدایان مذاهب مختلف را به رسمیت شناخت و تصدیق کرد. همواره خود را جاننشین قانونی حکمرانان بومی معرفی می‌نمود. اسکندر نخستین کس نبود که این سیاست را اتخاذ کرد، بلکه او فقط از سرمشق کوروش تقلید نمود. کوروش بیش از هر فرد دیگری متوجه بود که در جهان باستان، شهرهای متمدن و قبایل وحشی از قسوی داخلی که می‌کوشد همه را در یک جامعه انسانی مستهلک سازد، به زحمت اطاعت می‌کند.»^(۱۸)

مرض او شد و گرفتار حالت جنونی گردید و در این حال سفاکیهای زیاد و کارهای بسیار بد از او سر زد. از جمله به گاو مقدس مصریها که «آپیس» نام داشت زخمی زد که حیوان مزبور از آن تلف شد. و بر اثر این اقدام مصریها فوق العاده از ایرانیها متنفر شدند. و جسد مومیایی شدهٔ آمازیس پادشاه سابق مصر را بسوخت.^(۲۴)

اما پیرنیا در آثار خویش به دفاع از کمبوجیه پرداخته و عنوان می‌کند چند سال قبل، سندی از یک نفر مصری که از رجال مهم دربار مصر در این زمان بوده به دست آمده و او می‌نویسد که کمبوجیه مانند فراعنه، تمام مراسم درباری و آداب مذهبی مصر را به جای آورد و حتی در معبد «سائیس» در پیش عظمت «نایس» مادر خدایان مصری به خاک افتاد.^(۲۵)

با توجه به آنچه گفته آمد، استنباط نگارنده بر این است که رفتار کمبوجیه در ابتدا (۸ ماه نخست حکمرانی) موافق رفتار کوروش در بابل بوده و اگر گفته‌های هرودت صحیح باشد، به واسطهٔ مرض صرع، یا به دلایل دیگر احوال او تغییر کرده است. در هر حال مسلم است که قضیهٔ زخم زدن به گاو آپیس دروغ است، چرا که به موجب اسنادی ثابت شده که گاو مزبور در ابتدای قشون کشی کمبوجیه به حبشه مرده است. استل‌های مصری در موزهٔ پاریس این موضوع را ثابت می‌کند و نیز استل‌هایی که از زمان کمبوجیه به دست آمده، نشان می‌دهد که او در مقابل گاو مقدس مصریها به زانو درآمده است.

■ داریوش بزرگ

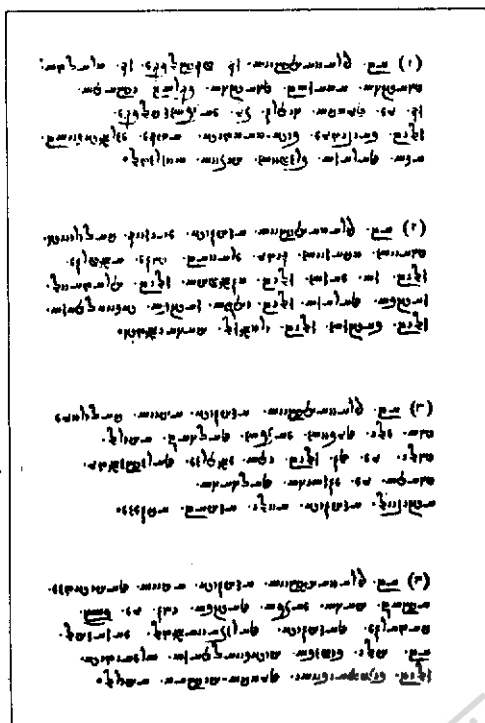
مورخین معتقدند که کمتر سلطانی در عالم در بدو سلطنت به قدر داریوش با مشکلات عدیده و طاقت فرسا مواجه شده است. با وجود این،

سر اطاعت پیش آوردند... خیال کمبوجیه این بود که به قرطاجنه (کارتاژ - تونس امروزی) که مملکت نامی و پر ثروت و دارای مستملکات زیاد (در دریای مغرب) حمله برد و لیکن فنیقی‌ها از این جهت که اهالی قرطاجنه از مهاجرین فنیقیه بودند راضی شدند کشتیهای خود را بدهند و کمبوجیه خواست از طرف کویر لیبیا به آن مملکت حمله برد با این مقصود پنجاه هزار نفر به طرف آمون که معبد آن در نزد مصریها بسیار مقدس بود فرستاد و دیگر چیزی از آنها نیامد.^(۲۲) پس از آن کمبوجیه بعزم مملکت ناپاتا (تقریباً سودان کنونی) و اتیوپی حرکت کرد. در این سفر قشون پارسی مقداری از رود نیل را پیمود و لیکن پس از اینکه داخل صحرای بی‌آب و علف ناپاتا گردید از حیث آذوقه در تنگدستی افتاد و بالاخره کمبوجیه پس از دادن تلفات زیاد مجبور شد به مصر مراجعت نماید. وی در ۵۲۳ ق.م، در مصر حاکمی معین کرده به طرف ایران رهسپار شد. در شام شنید که مَنی از اهل ماد خود را «بردیا» پسر کوروش - برادر کمبوجیه - خوانده و به تخت سلطنت نشسته و مردم هم او را به پادشاهی پذیرفته‌اند. کمبوجیه در وضع بسیار بدی قرار گرفت. چرا که او می‌دانست که «بردیا» را کشته، و لیکن نمی‌توانست این مطلب را آشکار کند. بالاخره در حال تأثر در شهر اکباتانا در شام، زخمی به خود زد که از آن درگذشت و قبل از فوت راز خود را به نزدیکان خود ابراز کرد.^(۲۳)

در زمینهٔ سیاست مذهبی کمبوجیه، مطالب ضد و نقیض بسیاری عنوان شده است. عده‌ای او را محکوم به بدرفتاری با اقوام بیگانه کرده و عده‌ای دیگر به دفاع از او پرداخته‌اند. هرودت گوید:

«کمبوجیه چون مرض صرع داشت، موفق نشدن او در قشون کشی‌های مزبور باعث شدت

داریوش به واسطه اراده آهنین و قوت نفس، بر کلیه موانع و مشکلات فائق آمد و فی الواقع شاهنشاهی ایران را از نو تأسیس کرد. بر اساس کتیبه بیستون، داریوش بر شورشهای عیلام - بابل - قشون ماد - ارمنستان و... فائق آمد و در ۵۱۷ ق.م، به مصر رفت. زیرا در آنجا هم به خاطر رفتار نامناسب والی، زمینه بروز شورش و اغتشاش فراهم شده بود. پس از ورود، والی مصر را که «آریاندس» نام داشت کشته و بدین وسیله قلوب روحانیون مصر را جذب کرد. به این منظور عطا‌های زیاد به آنها نمود و در عزاداری مصریها در موقع تلف شدن گاو مقدس آنها، شرکت و سوگواری کرد و یکصد تالان به کسی که گاو مقدس مصریها را موافق علایم آن پیدا کند، پاداش در نظر گرفت.



یک صفحه از اوستا

در مورد سیاست مذهبی داریوش، باید گفت که او همان روشی را که کوروش به اجرا گذاشته بود، ادامه داد. به پرستشگاهها و اماکن مقدسه اقوام بیگانه احترام می‌گذاشت و آنها را در دین خودشان آزاد گذاشته بود. امریه داریوش به شهریان خود در آسیای صغیر - «گاداتس» - که باغبانهای معبد «آپولن» را به کار واداشته و از آنها مطالبه مالیات کرده بود، بهترین شاهد بر محترم داشتن پرستشگاههای اقوام تابعه و کارکنان و عمال آنهاست. داریوش در پایان این کتیبه به شهریان خود چنین نوشته است:

«... اما از جانب دیگر چون تو عواطف مرانسبت به خدایان منظور نداشته‌ای، اگر روحیه خود را تغییر ندهی قهر و غضبی که از این هتک حرمت به من دست داده بر تو ناگوار خواهد بود. تو تحمیلی به باغبانهای تبرک شده «آپولن» کرده‌ای و به کار در زمین غیر مقدس وادارشان ساخته‌ای. این کار در حکم مخالفت با

احساسات اجداد من است...» (۲۶)

چون روحانیون و کاهنین نفوذ فوق‌العاده وسیعی در بابل و مصر و سایر ملل تابعه داشتند، سیاست چنین اقتضاء می‌نمود که از این ابزار سیاسی - مذهبی به نحو مطلوبی استفاده شود، تا توجه آن دولتها و مردمانش به وسیله این عمال متنفذ و مؤثر، به سوی دربار هخامنشی جلب گردد. ولی البته چنانچه به‌عنوان مراسم و آداب دینی کشورهای تابعه، اعمالی خلاف انسانیت و مدنیت معمول می‌داشتند، اخلاقاً خود را موظف به بازداشتن آنها از آن گونه اعمال می‌دانستند. به‌عنوان مثال، برحسب نوشته «آپین» داریوش به اهالی کارتاژ نوشت که انسان را برای خدایان قربانی نکنند و گوشت سگ نخورند. (۲۷)

همزمان با این اقدامات، «داتیس» دریاسالار ایران، هنگام ورود به جزیره «دلس» (deloos) در

توانستند مراسم افتتاح معبد احیاء شده خود را به جای آورند.^(۳۰)

هر اندازه که مرزهای شاهنشاهی ایران توسعه می‌یافت و اقوام مختلف دیگر را با آداب و رسوم مذهبی گوناگون دربر می‌گرفت و نیرو و قدرت آن محک‌تر می‌شد، هخامنشیان به همان اندازه سعی و کوشش می‌کردند که تسلط و فرمانروایی خود را تا حد امکان از طرف مقامات روحانی این کشورها، مشروع جلوه داده و مورد تأیید قرار دهند. به عبارت دیگر، به اقتدار سلطه خود جامعه قانونی بپوشانند و آن را به رسمیت بشناسانند که تا اندازه‌ای هم موفق شدند.

■ خشایارشا

در بین شاهان هخامنشی، تنها کسی که برخلاف سیاست اسلاف و اعقاب خود رفتار کرد، خشایارشا بود که نسبت به عقاید مذهبی بابلیان و مصریان بی‌احترامی کرد و با خشونت با شورش مصر و بابل برخورد نمود و دستور داد دیوارهای استحکامات شهر مزبور را خراب کنند، معابد آن را ویران سازند و مجسمه زرین خدای بعل را ذوب نمایند. از این زمان، وی عنوان «شاه بابل» را ترک گفت و به عنوان «شاه پارسیان و مادها» اکتفا کرد.^(۳۱)

خشایارشا، مصر و بابل را فتح کرد و با همه وزنه قدرت مهیب خود، بر این ملل باستانی فشار آورد. اما او، بگفته آن نویسنده: «نمی‌توانست بفهمد که هنگام تغییر روش نسبت به ملل مغلوبه صراحتاً فرا رسیده است».^(۳۲)

از خشایارشا کتیبه‌ای برجای مانده است که به نام «کتیبه دیوان» معروف می‌باشد. از مفاد این لوحه سنگی چنین برمی‌آید که آن مدارا و احترام تغییر کرده و خشایارشا روی تعصب و تأثیر مذهبی، پرستش دیوان را از قلمرو خود منع و

حدود سیصد تالان طلا بخور و عود در معبد «آپولون» سوزانید. همین عامل باعث شد که از طرف یونانیان به او عنوان «حامی آپولون» داده شود. داریوش هنگام توقفش در مصر، فرمان داد که پرستشگاه «پتخ، ptah» واقع در شهر «ممفیس» را که رو به خرابی می‌رفت، تعمیر کنند و موقوفه‌ای نیز در شهر «ادفو» برقرار کرد.^(۳۸)

در صحرای الخرقه پرستشگاهی که در حال نابودی بود، به فرمان او مرمت و تعمیر گردید و تصویر داریوش را بر روی دیوار پرستشگاه، در حالی که آمون به خدای مصریان فدیهای تقدیم می‌کند، منقوش کردند. مخارج همه این تأسیسات و موقوفات، هزینه ساختمان پرستشگاهها و همچنین تأمین زندگی و معاش کاهنان، همه و همه از گنجینه شخصی داریوش پرداخت می‌شد. داریوش در همین مسافرت، به یکی از پیشوایان مذهبی شهر «سائیس» موسوم به «اوزاهار» اجازه داد که دوباره معبد خود را که رو به خرابی گذاشته بود، ترمیم کند و به ادای مراسم مذهبی بپردازد.^(۳۹)

این بزرگمنشیهای شاهان هخامنشی، به وجهی بهتر در مورد بنی‌اسرائیل تجلی می‌کند. معبد یهودیان در اورشلیم که بخت‌التصر با خاک یکسان کرده بود و زرینه آن را به یغما برده بود، کوروش فرمان داد که با هزینه ایران دوباره ساخته شود و ظروف طلا و ابزارهایی را که بخت‌التصر به یغما و تاراج برده بود، دوباره به اورشلیم برگردانند. ولی پس از مرگ او، بر اثر اغتشاشاتی که داریوش با آنها روبرو شد، اتمام این کار به تعویق افتاد. داریوش پس از کسب اطلاع از فرمانی که کوروش در این باره صادر کرده بود و در بایگانی همدان به دست آمد، به اتمام ساختمان همت گمازد. فرمان وی اجراء شد و اعقاب بنی‌اسرائیل

مردوک انجام نمی‌گرفت، حکمرانی آنان قانونی شناخته نمی‌شد. برای اینکه مردوک دیگری در بین نباشد تا موجبی برای بروز شورش و اغتشاش و به رسمیت شناختن شورشیان پیدا شود، یگانه راهی که به نظر می‌رسید، از میان برداشتن مجسمه مردوک و معدوم کردن آن بود.

در واقع هدف از خشونت و شدت عمل خشایارشا نسبت به عقاید مذهبی بابلیها در بدو امر، بیرون آوردن وسیله قانونی کردن شورش، یعنی وجود مردوک از دست عناصر شورشی بوده است. بدیهی است که کشته شدن کاهن پرستشگاه «اساگیلا» (شینگال) که در مقام تعرض برآمده بود، دنباله نابودی مجسمه مردوک و خرابی و ویرانی پرستشگاهها، نتیجه شورش و اغتشاش بود. وقتی خدایی از بین رفت، دیگر احتیاجی به معبد او نیست و پرستشگاهش با خودش نابود می‌شود. پس علت چنین واکنشی از طرف خشایارشا بروز اغتشاشات پی در پی و قانونی شدن آنها، با بیعت کردن شورشیان با مردوک بوده است.

باید این را هم اضافه کنیم که تحولات عظیمی در قلب شاهنشاهی ایران در حال پیدایش بود و مذهب جدیدی گسترش خود را آغاز می‌کرد و این همه موجب شد که شاهنشاه ایران روش تازه‌ای در پیش گیرد و شورش بابل فرصتی ایجاد کرد که یک بار برای همیشه کانون اصلی این ناراحتی‌ها نابود شد. اکنون به خوبی می‌توان به معنی «دواها» که در سنگنبشته خشایارشا معروف به «دوا» به آنان اشاره شده است، پی برد. منظور خشایارشا از «دوا» همین بتهای بابلیان و مصریان است. چنانچه خود خشایارشا در این سنگنبشته تذکر می‌دهد، «از بین دهیاهوها عده‌ای بودند که «دوا» را

طرد و پرستشگاه آنها را ویران ساخته است. باز همین پادشاه هنگام فتح آتن دستور می‌دهد که مجسمه‌های خدایان را بشکنند و بتکده‌ها را آتش زنند. زیرا او عقیده داشت که خدا لامکان است و به صورت بت نمی‌توان او را درآورد و همین عمل خشایارشا کینه یونانیها را بیشتر نمود. خشایارشا در این کتیبه می‌گوید: من بت‌ها* را شکستم، بتکده‌ها را ویران کردم و آیین اهورامزدا را دایر کردم، زیرا بت‌ها عامل خرابی و فساد و خشکسالی و دروغ بودند.»^(۳۳)

در ارتباط با این اقدامات خشایارشا، پیش از صادر کردن حکم محکومیت، باید به علل و رفتار او پی برد و با انگیزه‌ای که او را به شدت عمل وادار می‌کرد آشنا شد. سرزمین بابل در تمام دوره هخامنشیان، پیوسته کانون ناراحتی و اغتشاش بوده است. یکی از آن علتها که خشایارشا را به نشان دادن واکنش شدید واداشت، کشته شدن «زوپیروس» استاندار بابل بود که سوره نیز در قلمرو فرمانروایی او قرار داشت. شخصی به نام «بشیمانی» بین ۱۰ تا ۲۹ ماه اوت ۴۸۲ ق.م، شورش کرد و با عنوان شاه بابل بر تخت نشست و لوحه‌هایی که پیدا شده است از ۱۰ تا ۲۹ اوت تاریخ‌گذاری شده است. شخص دیگری در ۲۲ ماه سپتامبر همان سال به نام «شمش اریبا» در شهر «بوروسیا» دعوی سلطنت کرد و برای قانونی ساختن فرمانروایی خود، در مراسم تاجگذاری بر پرستشگاه مردوک رفته، دست مردوک را گرفت و بدین قسم در انظار اهالی و بویژه طبقه روحانیون حکمرانی او به رسمیت شناخته شد.^(۳۴)

چنانکه در مراسم تاجگذاری کوروش در بابل و نیز در مورد به رسمیت شناختن مقام کمبوجیه و خشایارشا دیدیم، مادام که این تشریفات به عمل نمی‌آمد و مراسم احترامات مذهبی در پرستشگاه

* هخامنشیان به بت‌ها daeva می‌گفتند.

مانند: دانیال نبی، اشعیاء، عزراى سوفر، استر و غیره مورد تأیید قرار گرفته است. (۳۷)

می‌پرستیدند، گفتم تا «اهورا» یا «ارتا» را بپرستند.» (۳۵)

■ اردشیر اول (دراز دست)

اردشیر در تعقیب سیاست مذهبی کوروش و داریوش، به عزرا اجازه داد به بیت‌المقدس برود و پانصد خانواده یهودی را که در قدیم نفی بلد شده بودند، با خویش همراه برد. اما اتفاقی که بین ایشان و هم‌کیشان‌شان - که هرگز فلسطین را ترک نگفته بودند - ایجاد شد، شاه را وادار کرد اقدامات احتیاطی به عمل آورد و حتی نحما، ساقی و معتمد خود را فرستاد تا به مناقشات این مملکت خاتمه دهد.

اردشیر نسبت به جامعه یهود با نظر خیرخواهی می‌نگریست؛ به شرطی که رؤسای مسئول آنان به قدرت سلطنتی وفادار بمانند. عزرا، به منزله یکی از موجدان بزرگ یهودیت، برای جامعه خود قوانینی ترتیب داد، و بر اثر سیاست روشن بین خویش - که هرگز از اطاعت قدرت سیاسی پارس سرپیچی نکرد - به ملت یهود اجازه داد که وضع خود را جبران کند. (۳۶)

در سال ۴۴۵ ق.م دیوارهای بیت‌المقدس مجدداً ساخته و روحانی بزرگ به عنوان رئیس بیت‌المقدس و یهودیه شناخته شد.

به خاطر همین اقدامات و عملکردهای شاهان هخامنشی است که در کتاب مقدس عهد عتیق، انساندوستی این پادشاهان از طرف پیغمبرانی

■ فرجام سخن

اگرچه به خاطر بُعد زمانی و کمبود منابع، نمی‌توان نظر قطعی در مورد مذهب و سیاست مذهبی شاهان هخامنشی صادر کرد، ولی باید اذعان داشت که مذهب هخامنشیان، بیش از آنکه به دین زرتشت نزدیک باشد، به آیین قدیم ایرانیان نزدیک‌تر است. اما آنچه مسلم است، ظهور زرتشت در زمان هخامنشیان، نمی‌توانسته در اخلاق و رفتار عموم مردم و بخصوص شاهان هخامنشی، بی‌تأثیر باشد. این سلاطین به هر دلیل دین زرتشت را در جامعه رسمیت بخشیدند، ولی تأثیرات آموزشهای دینی، سیاسی و رفتاری این مذهب در اعمال آن صاحبان قدرت به طور کامل مشاهده می‌شود. اما اینکه بگوییم، موضعگیریهای هخامنشیان ملهم از دین زرتشتی بوده و آنها اعتقاد راسخ و کامل به این مذهب داشته‌اند، چندان درست به نظر نمی‌رسد. چرا که هنوز در آن زمان مذهب زرتشت به صورت گسترده و کامل جا نیفتاده بود و اگر هم چنین بود، گستردگی امپراتوری هخامنشی و وجود اقوام مختلف با اعتقادات و آداب و رسوم متفاوت، شاهان هخامنشی را به اتخاذ روش تسامح مذهبی واداشت.

● یادداشتها

۲ - آراد، ابوالکلام: ذوالقرنین، ترجمه ابراهیم باستانی پاریزی صفحات مختلف، تابان، ۱۳۴۲.

۱ - گریشمن، رومن: ایران از آغاز تا اسلام، صص ۱۷۸، ۱۷۹، ترجمه محمد معین، نگاه ترجمه و نشر کتاب.

- ۳- همان مأخذ.
- ۴- سامی، علی: تمدن هخامنشی، ج اول، از ص ۳۰۰ به بعد، چاپخانه فولادوند شیراز، ۱۳۴۱.
- ۵- شایگان، داریوش: ادیان و مکتبهای فلسفی هند، ج اول، ص ۶۱ انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم ۱۳۶۲.
- ۶- بنونیست، امیل: دین ایرانی بر اساس متنهاى مهم یونانی، ترجمه بهمن سرکاراتی، ص ۱۹، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۴.
- ۷- سامونیل -۱- ادى: آئین شهریارى، ترجمه فریدون بدره‌ای، صفحات مختلف.
- ۸- احتشام، مرتضی: ایران در زمان هخامنشیان، ص ۲۰۵، شرکت سهامی کتابهای حیبی، تهران، ۱۳۵۵.
- ۹- بنونیست، ص ۱۸.
- ۱۰- همان مأخذ، ص ۲۰.
- ۱۱- همان مأخذ، صص ۴۰ به بعد.
- ۱۲- جهانیان، اردشیر: دین هخامنشیان، بی‌نا، صفحات مختلف، آذر ۱۳۴۹.
- ۱۳- پیرنیا، حسن: ایران باستان، ص ۶۴ یک جلدی، شرکت مطبوعات، ۱۳۱۳.
- ۱۴- همان مأخذ.
- ۱۵- همان مأخذ، ص ۷۱.
- ۱۶- همان، ص ۷۲.
- ۱۷- همان، ص ۷۳.
- ۱۸- گریشمن، ص ۱۴۳.
- ۱۹- استوانه گلی در موزه انگلستان مشابه آن در موزه ایران باستان.
- ۲۰- پیرنیا، ص ۷۳.
- ۲۱- همان مأخذ.
- ۲۲- همان مأخذ، ص ۷۴.
- ۲۳- همان مأخذ، ص ۷۵.
- ۲۴- همان مأخذ.
- ۲۵- همان مأخذ.
- ۲۶- سامی، ص ۲۱۵.
- ۲۷- همان.
- ۲۸- احتشام، ص ۳۱۵.
- ۲۹- همان مأخذ.
- ۳۰- همان مأخذ.
- ۳۱- گریشمن، ص ۲۱۳.
- ۳۲- همان مأخذ.
- ۳۳- همان.
- ۳۴- احتشام، ص ۳۱۷.
- ۳۵- همان مأخذ.
- ۳۶- گریشمن، ص ۲۱۹.
- ۳۷- نگ: اشعیا، کتاب ۴۵، بندیک به بعد. و نیز: کتاب مقدس عزرا، باب هفتم بند ۱۳ تا ۲۰، انتشارات کتاب مقدس ایران.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

